

# برگزیده ها

عبدالحسین زرین کوب

## افول یک عصر درخشان\*

ایران ساسانیان پیش از آن که در دنبال شکست جلولا و نهاوند در عقده یک افول بی امید افتد یکچند در تیسفون با نور خیره کننده ای درخشید. در فضای یک دوران نهضت تجدید حیات دانش و هنر که دوام آن کوتاه بود و در مراحل ابتدایی متوقف ماند و به ابداع آنچه می بایست نتایج این دوران تجدید حیات تلقی گردد موفق نشد. این نهضت شاید از عهد قباد (= کواذ) پدر خسرو انوشیروان آغاز شد و لااقل تا اواخر عهد خسرو هرمزان (پرویز) هم ادامه داشت. اما اوج کمال آن در عهد انوشیروان واقع شد که در عهد او تیسفون - تختگاه ساسانیان در مجموعه هفت شهری که ما حوزه ملکا و بعدها مداین ملکی خوانده شدند - تختگاه فرهنگ و هنر شرق محسوب می شد و جلال و شکوه آن در تمام دنیای عصر زیانزد بود.

از بسیاری جهات این نهضت زودرس با آنچه قرنهای بعد در ایتالیا - میراث خوار روم سابق - روی داد و در نزد مورخان تجدید ولادت دانش و هنر - رنسانس - خوانده شد، شباهت داشت و از لحاظ تاریخ قرنهای دراز پیشرو و پیشاهنگ آن بود. با آن که این دوران را که در واقع قرن شکوفایی حاصل عهد ساسانیان بود به مناسبت تعلق بخش عمده آن به عهد خسرو باید قرن خسرو خواند، اگر هم آن را عهد رنسانس ایران باستانی بخوانند

\* به نقل از عبدالحسین زرین کوب، روزگاران ایران، جلد اول: گذشته باستانی ایران، انتشارات سخن، بهار ۱۳۷۴، ص ۲۴۹-۲۶۷. کتاب در ۳ جلد منتشر شده است. جلد اول با عنوانی که نام برده شد، جلد دوم: دنباله روزگاران ایران از پایان ساسانیان تا پایان تیموریان؛ جلد سوم: روزگاران دیگر از صفویه تا عصر حاضر.

رواست.

دوران خسرو انوشروان و نواده اش خسرو پرویز، به رغم عیبهایی که با فرمانروایی مستبدانه آنها همراه بود به توالی و ترتیب دوران ایجاد بناهای عظیم، روزگار تأسیس مدارس عالی، اوان نقل و ترجمه کتابهای یونانی و هندی به پهلوی، زمان تشکیل مجامع بحث عالمانه در فلسفه و ادیان، دوران تدوین کتابها و حماسه های ایرانی، روزگاران رواج شعر و موسیقی و دوران گرایش به تجمل و تنعم و التذاذ از لطایف زندگی این جهانی بود.

کنجکاوی در باره مسایل مربوط به الهیات و ادیان هم، به صورت یک دغدغه فلسفی لازمه این گرایش به خوشباشی و دنیا دوستی بود. این دغدغه سمج و غالباً اجتناب ناپذیر در «باب برزویه طیب» بر مقدمه ترجمه او از کیله و دمنه، که به رغم آنچه از فحوای قول ابوریحان بیرونی بر می آید بی شک و به حکم قراین و شواهد بسیار متعلق به همین عصر به نظر می رسد به نحو بارزی هویدا است. در رساله پهلوی مینوی خرد هم، که بخش اصلی آن به احتمال قوی متأخرتر از قرن خسرو نیست در آنچه داناک - قبل از آن که پرسشهای خود را بر مینوی خرد طرح نماید - در باب کنجکاویها و جستجوهای دور و دراز خویش در طلب حقیقت تفریر می نماید نشان این دغدغه فلسفی پیداست و در عصری که ادیان گونه گونه با تعصبا و استدلالهای ویژه خود، در محیط یک همچو امپراطوری گسترده دامن، دایم با یکدیگر در برخورد و کشمکش بوده اند بروز چنین دغدغه هایی البته عادی ست - خاصه در دوره ای که ذوق خوشباشی و تجمل پرستی هم برای ایجاد این دغدغه به عنوان یک واکنش می تواند تأثیر قوی داشته باشد.

خسرو اول علاقه به مباحث دینی و فلسفی را ظاهراً از پدرش قباد به ارث برده بود این که به اشارت قباد کتابی در باب احکام شریعت عیسوی به وسیله الیسع نامی از عیسویان عصر تألیف شد علاقه ویژه او را به این گونه مباحث نشان می دهد و شاید مناقشات مذهبی ارمنستان در توجه او به این مسائل تأثیر گذاشته باشد. حتی گرایش قباد به بدعت مزدک هم، که شخص پادشاه هیچ فایده ویژه ای از آن عاید نمی کرد به احتمال قوی مبتنی بر علاقه او به این گونه مباحث بود. و اگر نظرهای سیاسی هم در این بین برایش حاصل شد، ظاهراً بعد از گرایش بود. و به هر حال این گرایش بی دوام، از توجه او به مسائل دینی عصر حاکی به نظر می رسد - این که حتی بدون الزام یک مناظره رسمی بین مزدک و موبدان عصر، از حمایت او انصراف حاصل نکرد رسوخ این علاقه را در وی نشان می دهد. پسرش خسرو هم به این گونه مباحث علاقه نشان داد. ترجمه قسمتهایی از «عهد عتیق» به زبان پهلوی که ظاهراً به امر او انجام شد نیز حاکی از همین علاقه است. پاره ای

اجزاء از این ترجمه که در کشفیات تورفان به دست آمد وسعت حوزه ادبیات دینی موجود در زبان پهلوی را در این عصر معلوم می دارد - و پیداست که مانویان ماوراءالنهر و ترکستان از این ترجمه بهره مند شده اند. خسرو چنان که از مآخذ بر می آید به زبان سریانی و شاید یونانی هم آشنایی داشت. اظهار تردیدی که آگاتیاس مورخ یونانی در این باب دارد غیر منصفانه و ناشی از تعصب دینی و سیاسی ست. آشنایی با زبان یونانی در بین طبقات دیران، موبدان و بعضی از ویسپوهران در آن ایام سابقه داشت. توجه به فلسفه یونانی هم حتی در اوایل عهد ساسانیان در بین دانایان ایران معمول بود. تنسر موبد، که رساله منسوب به او در آن عصر متضمن مباحث دینی و اجتماعی بود و ترجمه فارسی قدیم آن هنوز باقی ست، نیز اهل فلسفه بود و مذهب افلاطونی داشت.

برای خسرو که در دربار خود و پدرش سفیران بیزانس مکرر آمد و شد داشتند این که درصدد آموختن زبان یونانی بر آید غرابتی نداشت و نمی بایست برای یک مورخ بیزانسی آن عصر با غرابت و تردید مواجه شود. خسرو از همان اوایل جلوس (۵۲۱ م) به فرمانروایی، هفت تن از فلاسفه افلاطونی آتن را که آکادمی آنها به امر یوستی نیان تعطیل شده بود (۵۲۱ م) در دربار خود پناه داد و در حق آنها اکرام کرد. در بین این پناهندگان یکی داماسکیوس شاگرد ابرقلس، شارح آثار افلاطون، و آخرین رئیس آکادمی افلاطونی در آتن بود، وی رساله ای در پاسخ پرسشهای فلسفی خسرو نوشت که شامل مباحث مختلف پزشکی و اخترشناسی و حکمت و روانشناخت بود، و هنوز نشان آن باقی ست. سیمپلیکوس (سیمبلیقوس) پناهنده دیگر از دقیق ترین و آگاه ترین شارحان ارسطو محسوب می شد و بر قسمتی از کتاب اقلیدس هم شرح نوشته بود. پریسکیانوس اهل لیدیّه آثار توفراسطوس شاگرد و خلیفه ارسطورا شرح کرده بود. سایر پناهندگان عبارت بودند از یولامیوس اهل فروگیه، ایزیدوروس اهل غزه، هرمیاس و ذوجانس اهل فنیقه که مثل سایر همگان از حکمای بلند پایه عصر بودند.

اگر این پناهندگان، دربار خسرو را لااقل آن گونه که در یونان و بیزانس آن عهد شهرت داشت، تصویری از تحقق رؤیای حکومت افلاطونی ندیدند گناه از خسرو نبود، از جامعه افلاطونی بود که در هیچ جا در روی زمین تحقق پذیر نبود. وقتی آنها قلمرو یوستی نیان را ترک می گفتند بدون شک در جستجوی یک بهشت گمشده افلاطونی به تکاپو برخاسته بودند از دنیایی که آنها را از خود می راند و به التزام سکوت و امی داشت فرار می کردند. قلمرو یوستی نیان در آن هنگام به علت تعصب و استبداد خود او و یزدادی و بیرحمی عمال و وزیرانش به هیچ وجه برای این فلاسفه یک بهشت از دست

رفته محسوب نمی شد. برای کسانی مثل آنها بیزانس، حتی اگر آنها را از خود نرانده بود باز سرزمینی قابل زندگی نبود. این پناهندگان، اگر به علت ناآشنایی با محیط و ناتوانی در سازش با آداب و رسوم سرزمین جدید بازگشت به دیار خود را ترجیح دادند تصمیم آنها از عدم علاقه قلبی خسرو در حق آنها ناشی نمی شد. مجرد این نکته که فرمانروای شرقی فلاسفه غیر مسیحی غربی را در دربار خویش تحت حمایت گیرد و در هنگام بازگشت آنها به سرزمین ناامن خویش هم ضمن امضای پیمانی که با امپراطورشان مبادله می کند (۵۳۳ م.) بیزانس را به حفظ حیات و تأمین آزادی آنها متعهد سازد علاقه به دانش و هنر را در نزد وی مسلم نشان می دهد.

خسرو با این فلاسفه در دربار خویش گفت و شنود فلسفی داشت. برای توسعه مدرسه عالی چند پشاپور تعلیم ایشان را با علاقه استقبال می کرد. خود او با آثار افلاطون و ارسطو که اقرال این حکیمان متضمن شرح و تفسیر نکات تردیدانگیز آنها بود آشنایی داشت. این که آگائئاس این واقعیات را با انکار تلقی می کرد، ادعایش بر هیچ مبنای معقولی مبتنی نبود. البته خسرو به خاطر آشنایی با حکمت عصر که داشت شاید در رفتار با درباریان عادی و بزرگان و موبدان ساده دل و بیخبر از همه چیز در دربار خویش رعوتی نشان می داد اما رقیب سیاسی او یوستی نیان هم، که این مورخ، ستایشگر اوست خود نیز، به آنچه می دانست مغرور بود و به تصدیق مورخ دوست نداشت هیچ کس در این زمینه با او قابل مقایسه باشد با چنین حال ستایش آگائئاس از خود پسندی یوستی نیان و نکوهش او از آنچه آن را خودنمایی خسرو می خواند از هیچ مورخ هشپاری قابل قبول نیست.

شخص خسرو با آن که مثل سایر اهل عصرش به فال و رؤیا عقیده داشت، در آنچه مربوط به واقعیات زندگی می شد، اهل منطق بود. اقوال منقول از او و اکثر احکام و قوانین منسوب به او از یک ذهن منطقی، واقع بین و اهل استدلال حاکی ست. پاولوس پرسا (بولس ایرانی)، مطران نصیبین که در قلمرو خسرو به دنیا آمده بود، چون با آداب و رسوم محیط آشنایی داشت اقامت در دربار خسرو را تحمل ناپذیر نیافت و با مباحثه در مسایل فلسفی خسرو را خرسند می ساخت. بعدها هم یک حکیم سوفسطایی، اهل یونان، به نام بورانیوس مورد محبت و علاقه خسرو واقع شد و شاه در نزد او به آموختن حکمت یونانی اشتغال جست. این که آگائئاس در حق این حکیم هم با اهانت و تحقیر سخن می گوید از آن جااست که اصرار دارد علاقه خسرو را به حکمت نفی کند. اما مجرد رساله ای که داماسکیوس در پاسخ به پرسشهای خسرو تألیف کرد هر چند مختصر و عجولانه بود، نشانه ای از توجه پادشاه به مسایل فلسفی بود. تقریر پاولوس پرسا که به پادشاه زرتشتی

ضرورت تمایز بین علم و اعتقاد را خاطر نشان می ساخت و به او می آموخت که علم برتر از اعتقاد است، نه فقط روحیه رنسانس عصر را در وجود خسرو و دانشمندان عصرش نشان می دهد بلکه محیط دربار خسرو را یک محیط فلسفی تصویر می کند. پاولوس پرسا از علمای منطق عصر خویش بود. رساله ای در باب مقولات ارسطویی (باری ارمیناس) نوشته بود ترجمه ای که عبدالله بن مقفع و به قولی پسرش محمد نام در اوایل عهد عباسیان از بعضی اجزاء منطق ارسطو به عربی کرد مبنی بر نقل پهلوی آنهاست که ظاهراً در همین عصر و شاید برای خسرو انوشروان انجام شده باشد. پاولوس پرسا، رساله ای هم برای خسرو در باب کلیات مسائل منطقی تصنیف کرد که در عین حال متضمن نکات فلسفی جالب بود. در واقع، وی در این رساله مسایل فلسفی عمده ای را که ظاهراً مایه اشتغال ذهن پادشاه بود مطرح کرد - مسأله وحدت یا تعدد آله، حدوث و قدم عالم، و این که آیا عالم متناهی هست یا نیست از جمله مسایل جالبی بود که پاولوس در ضمن این رساله برای خسرو به تقریر آورد. علاقه خسرو به این گونه مسایل تا حدی بود، که به روایت آگائاس، حتی وقتی موبدان و روحانیان عصر را به مجلس خویش می خواند در باب تناهی یا عدم تناهی عالم با آنها نیز مناظره می کرد.

این که خسرو، جز در مورد مزدکیان که موبدان آن را نوعی زندقه و بدعت نظیر اقوال مانئی، تلقی می کردند، نسبت به پیروان ادیان دیگر خاصه عیسویان تسامح قابل ملاحظه ای نشان می داد نیز یک تجلی از همین علاقه او به حکمت و فلسفه بود. این علاقه در نزد او به حدی بود که در بیزانس و روم در آن ایام شهرت یافته بود یک تن از شاگردان افلاطون در سرزمین ایران فرمانروایی دارد. علاقه ای که او به توسعه مدرسه طبی جندی شاپور اظهار کرد، و این که تدریس فلسفه و نجوم را هم در آن جا حمایت یا حتی الزام کرد، جنبه ای دیگر از این روحیه دانش دوستی او را نشان می دهد.

جندی شاپور در زمان انوشروان یک مرکز بزرگ فلسفی و علمی عصر بود که حتی در قلمرو بیزانس هم نظیر نداشت، بنای آن البته به عهد شاپور می رسید و از همان ایام هم شهرتش آغاز شد. اما هیچ گاه به اندازه عهد انوشروان حیثیت و اهمیت علمی نیافت. در مدرسه جندی شاپور در این ایام آثار افلاطون و ارسطو به زبان پهلوی تدریس یا نقل می شد. افکار یونانی، یهودی، مسیحی، سریانی، هندی و ایرانی در محیط جهان وطنی آن دایم مقابله و مبادله می شد. در تمام مدت سلطنت خسرو هم این مدرسه در اوج اعتلا بود.

خسرو علاقه زیادی به تشکیل مجالس علمی و بحث در مسایل فلسفی داشت. به دانش یونانیان و فلسفه افلاطون و ارسطو با چشم احترام می نگریست با این حال از کنجکاوای در

مسائلی که پاسخ آن در نزد موبدان بود نیز ابایی نداشت. به رغم الزامی ناشی از قیود و حدود شرعی که رجوع به طیب زرتشتی را اولی می دانست وی نسبت به طیب یونانی خویش - تری بونیس نام - علاقه ای مخصوص نشان می داد. این یونانی یکچند در دربار او از احترام و علاقه شاه برخوردار بود و در هنگام بازگشت به سرزمین خود از وی هدیه های شاهانه هم دریافت.

مجالس خسرو با بزرجمهر، آن گونه که در شاهنامه آمده است هرچند مبنی بر روایات پندنامه ها و احتمالاً تا حدی خیالی ست تصویری از مجالس واقعی دربار او را که در آن موبدان، دانایان، و حکمای عصر - از هندی و سریانی و یونانی - هم به مناظره می نشستند عرضه می کند. مساله هایی فلسفی مثل مبدأ عالم، ابدیت یا فناپذیری، و این که همه اشیا از مبدأ واحد صادر می شوند با مبداهایشان متفاوت و متعدد است در این مجالس مطرح بحث بود، خسرو در این مسایل، حتی با موبدان که اهل نظر بودند به بحث می نشست یا حکمای نوافلاطونی آن هم، در آن مدت که در دربار او مهمان بودند در این مسائل بحث مستفیدانه داشت. آنها را بر خوان خویش می نشاند، با آنها مسائل فلسفی مطرح می کرد، در حق آنها گونه گونه بزرگداشت به جا می آورد و از این که سرانجام قصد بازگشت دارند به جد متأثر شد. اما مانع آنها نگشت و بعد از آنها هم با کسانی که حکمت یونانی به او می آموختند با علاقه و تکریم برخورد می کرد.

مع هذا رنسانس او به تحقیق در فلسفه یونانی و احیای مکتبهای افلاطون و ارسطو اکتفا نکرد، به حکمت و دانش و ادب هندی هم رغبت نشان داد. اعزام برزویه طیب، مقدم اطبای پارس، به هند بدون شک از فکر ترغیب او به آشنایی با طب و فلسفه هندی خالی نبود. این که او علاوه بر این امر ترجمه پهلوی کتاب معروف کلیده و دمنه را هم به دربار وی هدیه کرد معلوم می دارد که برزویه قبل از عزیمت به هند در چند بشارپور یا جایی دیگر به زبان هندوان آشنایی یافته بوده است و از معارف هندوان آن اندازه آگهی داشته است که بتواند نزد دانایان و برهمنان قوم با نظر قبول تلقی گردد. رساله پهلوی ماتیکان شترنگ، که داستان ورود شطرنج به ایران را به صورتی افسانه ای نقل می کند نشانه ای از این سابقه ارتباط ایران و هند در عهد خسرو به شمار است. ماخذ پهلوی داستان بوداسف و بلوهر هم که روایتی از سرگذشت بوداست ظاهراً به همین ایام مربوط است و این که خسرو هدایایی از آنچه مقدسات بودایی تلقی می شد به چین فرستاد نیز حاکی از دواعی مذهبی و توجه قلبی او به عقاید و دیانات بوده است.

علاقه به کسب دانش ظاهراً کمتر از دواعی دیگر در توجه کردنش به تدوین احکام

شریعت مؤثر نبود. با آن که در زمان شاپور اول و بعدها در عهد شاپور دوم در تدوین شریعت زرتشتی و منابع آن اهتمام رفت اقدامات خسرو به اصلاحات لازم که بعد از ختم ماجرای مزدک ضرورت داشت سعی مجددی در این امر را از جانب وی الزام می کرد و آنچه در کتابهای زرتشتی قرن نهم میلادی باقی ست و منسوب به عهد ساسانیان است آخرین مرحله جمع و نقد مقدماتی مطالب خود را باید به همین قرن بلافاصله قبل از سقوط ساسانیان مدیون باشد. از این گونه کتابها، که در عهد ساسانیان و بر استاری تازه ای از همان کتابهای پیش از ساسانیان باید بوده باشد دینکرت، بندهشن، و ماتیگان هزار داستان را باید نام برد. این کتابها بدون آن که سابقه ای طولانی قسمت عمده محتوای آنها را لااقل تا به این عهد برساند نمی توانست به یک ناگاه در اوایل عهد عباسیان در دوره ای که آن قوانین و تعالیم دیگر با آن همه تفصیل همراه با آن همه اساطیر چندان مورد حاجب زندگی عادی معدودی از مزدیستان که به آیین قدیم مانده بود نبود، به وجود آمده باشد.

در جمع و تدوین آثار غیر دینی بازمانده از میراث مزدیستان گذشته هم خسرو نه فقط به جمع کردن احکام و وصایای اردشیر بنیانگذار سلسله فرمانروایی ساسانیان فرمان داد بلکه ظاهراً، خوتای نامک یا هسته اصلی آن هم به امر او به خاطر علاقه ای که وی به هر گونه دانش داشت به تدوین شدن آغاز کرد. در اوضاع آشفته ای که بعد از وی از عصر هرمزد و خسرو تا پایان عهد یزدگرد بر سراسر مملکت حاکم بود فرصت و علاقه ای مستمر برای پرداختن به این امر حاصل نبود و این که بعضی مواضع شاهنامه حاکی از تحریر شدن مآخذ آنها در عهد خسرو پرویز یا یزدگرد سوم به نظر می رسد باید مبنی بر روایاتی باشد که بعدها به رعایت این پادشاهان بر بعضی متون و مآخذ خوتای نامک های رایج در عهد اعراب افزوده باشند.

تسامح نسبت به عیسویان ایران، جز در مورد کسانی که پسرش انوشک زاد را برخلاف او تحریک کردند و سلطنت او و خاندانش بدان سبب معرض خطر شد، نیز جلوه ای از همین روح کنجکاوی و دانش طلبی او بود. این هم که بر خلاف اسلاف سفرا و نمایندگان بیگانه - خاصه فرستادگان دربار بیزانس - را با اکرام و محبت پذیره می شد و آنها را در تمام مدت اقامت در کشور مشمول مهمان نوازی خویش می داشت از همین روحیه سازش با اهل عقاید ناشی می شد خاصه که خسرو در مذاکره با این فرستادگان از هر دری سوالی می کرد و از هر نکته ای چیزی می آموخت. عشق به آموختگاری یک خصیصه سرشت او بود. با این همه به خاطر اعتمادی که به وسعت اطلاعات خود می داشت گهگاه اظهار نظرهای دیگران را در آنچه اعتقاد او یا نتیجه تدبیر و اجتهادش بود تحمل نمی کرد - و اگر

آن نظر سطحی و عاری از تأمل بود به شدت واکنش نشان می داد. یک تن از دبیران گمنام دیوان را که در حضور او بر یک تصمیم مالیاتی اش ایراد عجولانه و نااندیشده ای وارد کرد تنبیه سخت کرد، که از ملال در تکرار مقصود، و از فقدان تدبیر در نزد دبیر ناشی بود.

در رساله ای به زبان پهلوی، به نام خسرو و ریدک، یک رشته سؤال و جوابها بین خسرو کوتاتان - انوشروان - با یک ویسپوهر فوخته که در هر زمینه ای دعوی دانش و آگاهی دارد، روی می دهد که تأمل در آن، زندگی طبقات عالی ایران عصر خسرو را، آکنده از لذتها و ظرافتهای رایج در دربار شاهانه نشان می دهد. سؤالها - که در بعضی موارد مذاق خسرو پرویز را دارد - و بر سیل کنجکاوی و آزمایش طرف مطرح می شود معرف زندگی عصری ست که نوعی عطش زندگی آن را به جستجو در باب نمونه کمال هر گونه لذت و زیبایی رهنمونی می کند.

در طی این گفت و شنودها از هر آنچه تعلق به لذتها و شادیهای زندگی دارد سخن در میان می آید و پاسخ نیز مثل پرسش حاکی از رواج این گونه لذت پرستیها و تجمل دوستیهاست. از جمله در باب بهترین شرابها، بهترین طعامها، بهترین سازها، بهترین عطرها، بهترین گلها، بهترین اسبها و بهترین زنها سؤال مطرح می شود و ریدک با خیرت و ظرافت یک درباری آزموده و جهان دیده به این سؤالها پاسخ می دهد و این جمله حاکی از رواج و تداول یک دیدگاه دنیا پرستانه در مورد زندگی ست که البته با طرز فکر یک فرمانروای مزدا پرست کامکار و شادی پرست ناسازگاری هم ندارد. این که تقریباً عین این گفت و شنودها، در نقل ثعالبی از یک روایت خوتای نامک، به صورت گفت و شنودی بین خسرو دوم (پرویز) با کودک خوش آرزو نام، تقریر شده است نشان می دهد که آن را بیشتر باید تصویری ادبی از خوشباشی و تجمل دوستی قرن خسرو - عصر خسروان - تلقی کرد نه به عنوان یک گفت و شنود واقعی و از مقوله تاریخ.

عشق به ایجاد ابنیه و جمع آوری نفایس و عجایب هم یک ویژگی دوران خسرو انوشروان محسوب است که به نواده اش خسرو دوم به ارث رسید و دوران فرمانروایی این پادشاه را یک دوران تجدید حیات واقعی در معماری، در هنرهای تزئینی و در عشق به جمع آوری مجموعه های نفایس و ظرایف ساخت. بنای مجموعه ساختمانی عظیم ایوان کسری به وسیله خسرو انوشروان در تیسفون مداین، توسعه و تعمیر و تکمیل مجموعه بناهای موسوم به دستکرت یا دسکرة الملک به وسیله خسرو پرویز که بر آن بناهای رفیع تازه افزود، ایجاد قصر منسوب به شیرین که بازمانده ویرانه هایش هنوز برای مورخ و باستان شناس از عشقهای خسرو و فراغت جویهای تجمل پرستانه او سخن می گوید،



سالهای فرمانروایی این دو خسرو را یک دوران تجدید حیات معماری، هنرهای تزئینی و عشق به جمع آوری نفایس نشان می دهد نیز همگی از مظاهر یک دوران رنسانس هنر و یک عصر شایق به هنر و لذتهای هنری ست.

ایوان کسری، که بعدها جزو ویرانه ای به نام طاق کسری از آن باقی نماند، در عصر خسرو یک نمونه جلال و عظمت قرن وی به شمار می رفت. حتی نیم قرن بعد کسانی که در هنگام فتح تیسفون به دست اعراب آن را به چشم خویش دیدند به نظر آنها چنان آمد که گویی تازه از زیر دست بنا بیرون آمده باشد و با این حال چندی بعد، به دنبال فتح تیسفون، ایوان چنان به ویرانی افتاد که شبانان صحرا، گوسفندان خود را گهگاه برای استراحت به داخل آن ایوان رفیع می آوردند. این ایوان عظیم، که قرنها بعد از ویرانش مشاهده بقایای تأثرانگیز آن یک قصیده معروف را به بحر شاعر عرب و یک چکامه ممتاز را به خاقانی شاعر ایرانی الهام کرد در کناره تیسفون در محله اسپانبر و در جانب شرقی دجله واقع بود. هر چند بر وفق بعضی روایات سابقه اقدام به بنای آن به عهد شاپور ذوالاکتاف می رسید ایجاد و بنای واقعی آن به اهتمام خسرو انجام شد و هم به نام او ایوان کسری خوانده شد. آثار ویرانه های دیگر هم که هنوز در اطراف خرابه طاق آن باقی ست شاید یادگار شاپور، یا بازمانده بناهایی باشد که به وسیله خسرو دوم بر بنای ایوان افزوده شد.

این ایوان پر آوازه در وقتی که به وسیله خسرو اول بنا شد و در مدتی هم که بعد از او مقرر دربار آخرین پادشاهان ساسانی گشت، بنایی عظیم، رفیع و باشکوه بود. با دیوارهای ضخیم، سقفهای بلند، طاق نماهای مجلل و کنگره های خیال انگیز که وسعت تالارها و فرشها و تزئینات آن نیز، مثل خود بنا بیش از احساس زیبایی، احساس عظمت را در خاطر ناظران برمی انگیزخت. تالار بزرگ ایوان محل بار پادشاهانه بود. تالار در آن هنگام با فرشهای منقش و نقشهای معرق تزئین می شد. در جریان مراسم بار هم هریک از حاضران در جایگاه خاص از پیش تعیین شده خویش می ایستاد و با رعایت حداکثر دقت و انضباط در امور، سعی می شد حضور خسرو هر چه ممکن بود هیبت و ابهت بیشتری را در حاضران و بار یافتگان القاء نماید. این بنا که تمام جلال و عظمت خسرو در هنگام بارعام، و مخصوصاً در مواردی که سفیران و فرستادگان خارجی در آن پذیرفته می شدند، در آن به نمایش گذاشته می شد در عین حال کمال تحول و توسعه هنر معماری ساسانی را جلوه می داد.

بعدها، شاید فقط کاخ دستگرد - دسکرة الملک - در شمال شرقی تیسفون و در کنار جاده نظامی، در زمان خسرو دوم و پدرش هرمزد، مقرر دربار پادشاه گشت و خسرو دوم عمارات باشکوه تازه نیز در آن بنا کرد و از لحاظ تزئینات داخلی، زرق و برق بیشتری بر

شیوه معماری ایوان افزود. اما این بنا با تمام تزئینات فوق العاده و ذخایر بیمانند که خسرو در آن جا گرد آورده بود به وسیله هراکلیوس (= هرقل) پادشاه روم، و به تلافی ویرانیهایی که خسرو دوم در جنگهای خویش بر بلاد روم وارد آورده بود با خاک یکسان گشت. نفایس بی نظیری که از غارت بنا و گنجهای افسانه وار آن عماید امپراطور بیزانس گشت میزان جواهر و غنایم ذخیره شده در خزانه کسری را باورنکردنی نشان می دهد.

روح لذت جویی و تجمل پرستی که دربار این دو خسرو و قرن پرشکوه خسرو را به صورت یک رویای پریوار در می آورد، در شوق و علاقه ای که آنها در جمع آوری اشیاء ظرفه و نوادر نفیس در خزاین خویش نشان داده بودند، نیز مجال جلوه یافت. از مجموعه این نوادر و ظرایف بود که خسرو اول یک بار یادگارهای شخصی منسوب به بودا را به پادشاه چین هدیه کرد. قسمتی از نفایس گرانبهایی هم که در دربار خسرو پرویز غالباً مایه حیرت و اعجاب ناظران می شد، به احتمال قوی از میراث خزاین پربار خسرو اول مایه می گرفت جز آن که خسرو دوم بیش از خسرو اول به نمایش دادن گنجینه های بیمانند خویش علاقه داشت و به قول طبری بیش از هر کس به جواهر و ظروف و اوانی دل بسته بود.

گنجهای آکنده اش، که او بدون تردید با خشونت و قساوتی به مراتب بیشتر از سایر اجدادش آنها را به حيله و زور از جنگ صاحبان اصلی بیرون آورده بود به قدری عظیم، بی قیاس و باورنکردنی بود که برای نهان داشتن منابع واقعی آنها به وضع و جعل افسانه ها نیاز بود که در رساله کوچک پهلوی ماه فروردین روز خرداد انعکاس آنها پیداست و از آنچه فردوسی نقل می کند نیز بر می آید که از شمار و حساب معمول اصحاب دیوان خارج بوده است. به هر حال نفایس عجیب و افسانه آمیزی که در این زمینه ثعالبی و بلعمی و سایر مآخذ قدیم به وی نسبت داده اند و زرمشت افشار، و فرس و هارخسرو و تخت طاقدیس و آنچه به نام عجایب دوازده گانه دربار وی خوانده اند از آن جمله است سلیقه وی را، حتی در انتخاب اسب و زن و رامشگر خویش فوق العاده و مناسب با اقتضای یک عصر رنسانس دانش و هنر نشان می دهد.

علاقه به ترتیب بزمهای مهمانی و نشان دادن قدرت و امکان تمتع از مهارت خنیاگران و نوازندگان عصر هم در دوره خسرو دوم، کمال و جلوه ای بیش از آن که در عهد خسرو اول - که این گونه فرصتها تنگیاب بود - پیدا کرد. مع هذا در عصر خسرو اول هم این گونه ضیافتها با ساز و موسیقی شاهانه همراه بود و پایگاه ارباب موسیقی در مهمانیهای دربار ساسانی نظم و آیین ویژه داشت و سابقه آن حتی به عهد اردشیر بابکان می رسد. نام تعداد بسیاری از آلات موسیقی عصر خسرو در رساله پهلوی خسرو کوانان و ریدک

هست که از مقابله آنها با آنچه مسعودی مورخ عرب در مروج الذهب نقل می کند شناخت اهمیت و سابقه آنها بهتر مکشوف می شود، به هر حال بسیاری از سازها و برخی از دستگاهها در این عهد همچنان یادگار ادوار نخست ساسانیان یا حتی قبل از آن باشد. اختراع عود را بعضی محققان به مانی منسوب یافته اند. معابد مانوی هم غالباً با ساز و موسیقی آشنایی داشته اند که البته آن جمله را نیز باید به حساب موسیقی رایج در عهد ساسانیان گذاشت و پیداست که تکامل موسیقی عهد خسرو ذوم، در تاریخ هنرهای عهد ساسانی و قبل از آن سابقه طولانی دارد.

از سازندگان و رامشگران این عصر، سه نام مشهور موسیقی عهد خسرو را در تاریخ موسیقی ایران ممتاز می سازد - بارید، سرکش، و نکیسا، با آن که این هر سه تن استادان بزرگ این عصر بوده اند ابداع اکثر دستگاههای موسیقی ایران، غالباً به بارید منسوب شده است. بدین گونه از دستگاههای موسیقی عهد خسرو آنچه در اکثر روایات غالباً به بارید منسوب است غیر از خسروانیات - هفت و به قولی هشت دستگاه شامل ستایش پادشاه که به نکیسا هم منسوب است - عبارت بوده است از سی لحن و سیصد و شصت دستان که در دربار خسرو همه ماهه و همه ساله اجرا می شده است. نمونه ای هم از آهنگهای رسمی که هنگام دیدار با شاهان عصر - مثل قیصر و خاقان - اجرا می شده باقی ست که ابن خردادبه ضمن نقل آن خاطر نشان می کند که تعداد آنها به هفتاد و پنج می رسیده است و از فحوای عبارتش پیداست که این هفتاد و پنج آهنگ متضمن مدایح خسرو بوده است و با عود برای وی نواخته می شده است، و این که این سرودها به زبان دری بوده است سابقه رواج دری را در دربار خسروان تأیید می کند.

استاد اختراع اکثر دستگاههای موسیقی به بارید، این نکته را به خاطر می نشاند که این استاد عصر، لااقل در قسمتی از این دستگاهها که شاید از طریق تعلیم و سنت به وی رسیده بوده است تصرفهای مبدعانه و مقبول کرده باشد. چیزی که خسرو را مجذوب هنر بارید کرد سرودهای سه گانه ای بود که وی در اولین دیدار خسرو سرود - داد آفرید، ییکار کرد، و سبز در سبز، بر وفق روایات عامیانه ای که مأخذ نظامی ست در بزمهای عاشقانه خسرو و شیرین بارید از زبان خسرو و نکیسا از زبان شیرین مناسب خوانیها داشته اند - که شاید آنچه نظامی نقل می کند خالی از بعضی مضامین آنها نباشد.

سرکش که نامش مصحف سرگیس به نظر می آید، ظاهراً در مقابل بارید و نکیسا شهرت قابل ملاحظه ای نیافت. بر وفق روایات وی در آغاز حال در بین نوازندگان دربار خسرو - شاید به سبب هم نژادی با شیرین - مقام اول را داشت به همین جهت مدتها از

حضور باربد که نوازنده ای شهرستانی - اهل جهرم و به قولی ری یا مرو - بود در دربار خسرو مانع آمد. باربد هم چنان که در قصه ها - از جمله در شاهنامه - هست به دستاویز حيله ای ظریف توانست توجه شاهانه را به هنر فوق العاده خویش جلب نماید. اما نکيسا ظاهراً در اختراع دستگاههای هفتگانه خسروانی باربد - که مسعودی مورخ آن را «الطرق الملوكيه» می خواند - و بعضی آن را به نکيسا منسوب داشته اند با باربد همکاری داشته است.

البته این اندازه رواج و حیثیت موسیقی در دربار نقش موسیقی را که در موارد غیر رسمی ظاهراً با رقص و سرود نیز همراه می شد در حیات اهل عصر نیز قابل ملاحظه نشان می دهد. از بعضی روایات چنین بر می آید که در اواخر این قرن، چند بار رقاصگان و زنان رامشگر از ایران به دربار چین هدیه شده باشند و این نکته از شهرت استادان موسیقی و شیوه رقص و سرود در ایران آن عهد خبر می دهد. البته رواج موسیقی و سرود، وجود تصنیف و شعر را هم در همین ایام الزام می کند و در این باره که نوعی شعر، غیر از آنچه بعدها به تقلید شیوه قصیده سرایان عرب در ایران عهد اسلامی معمول شد در همین قرن خسرو و شاید از مدتها قبل از آن هم در زبانها و لهجه های ایرانی وجود داشته است جای تردید نمی گذارد. حتی روایتی که بر موجب آن در باب اعشى شاعر عرب به خسرو گفته اند که او «اسرود گوید تازی» معلوم می دارد که در ایران عهد ساسانیان سرود گوی همان نقشی را داشته است که شاعران عرب در سرزمین خود بدان موصوف یا ممتاز بوده اند.

اگر جز نمونه هایی معدود از شعر و سرود عهد ساسانیان یا عهد بلافاصله بعد از آن باقی نیست برعکس تعداد قابل ملاحظه ای از آثار منشور آن دوره - به زبان پهلوی یا به صورت ترجمه عربی آنها - در دست است که آنچه از ترجمه خوتای نامک، ترجمه هزار افسان (الف لیل)، نامه تنسر، ترجمه سندبادنامه، و پاره ای بقایا از کتابهایی چون آیین نامک، تاج نامک و گاه نامک باقی ست تصور کثرت آنها را به اهل تأمل القاء می کند. غیر از تعدادی کتابهای دینی که در قرون نخستین اسلامی به صورت نهایی تدوین، تلخیص و به زبان پهلوی تحریر شده است، عده زیادی آثار علمی و ادبی از جمله حتی در زمینه طب و فال و رؤیا و نجوم عامیانه در پایان این عصر وجود داشته است و وجود فرهنگ مکتوب عوام وجود فرهنگ مکتوب خواص را هم الزام می کند.

توجه به تدوین و نسخه برداری از کتابها در همان اواخر عهد ساسانیان همچنان در ایران ادامه داشت، حتی نوشته اند که در همان ایام در ارجان فارس، در ریشهر، کسانی بوده اند که با خط مرموزی به نام گشتک (گشته، کستج) دایم مشغول نسخه برداری از

کتابهای طب و نجوم و فلسفه بوده اند. رواج و تداول فوق العاده کتاب کلیله و دمنه در آن ایام نشانی از شیوع و رواج این رسم نسخه برداری از کتابها به وسیله کاتبان تند دست بوده است. رواج کلیله در آن عصر در بین طبقات عالی جامعه به حدی شد که بهرام چوبین در کشکشیهایی که با خسرو داشت همه جا آن کتاب را همراه می برد و در تدبیرها و تصمیمها از آن فایده بر می گرفت و گویند آگهی از این معنی مایه نگرانی خسرو پرویز گشت. آنچه بر وفق روایات، یزدگرد سوم از کتابهای خزاین تیسفون با خود همراه برده بود و بعد از وی یکچند در مرو باقی ماند، تا عهد عباسیان مرجع طالبان بود و شک نیست که متضمن تمام کتابهای خزاین وی نمی توانست باشد. فهرست کتابهایی که در روزگار عباسیان از پهلوی به عربی ترجمه شده است - و از بدبختی قسمت عمده این ترجمه ها هم از بین رفته است - چنان متنوع و جالب است که احتمال نابودی عمدی بخش عمده ای از آنها انسان را متأثر می کند.

البته روایتهایی که از وقوع این امر در غارت تیسفون به دست فاتحان جاکی ست چندان قدمت ندارد و همین نکته اعتبار آنها را در نظر پژوهنده مشکوک می سازد اما وقتی مورخ بزرگی مثل ابوریحان بیرونی که از حیث دقت و بیغرضی اقوال او در میزان نقد علمی عصر ما نیز قابل اعتماد تلقی می شود، از وقوع نظیر این اقدام در مورد خوارزم خبر می دهد، نفی این احتمال ارائه بینة را بر عهده مدعی می گذارد و با آنچه از سابقه تعصب گران عوام، به بهانه نگهداشت حرمت آیین مسیح در اسکندریه و آتن آمده است و اروپا تا عهد رنسانس و بعد از آن، و شرق تا عهد محمود غزنوی و خلفای عباسی نیز شاهد نظایر آن بوده اند نفی این مظنه از فاتحان تیسفون با آن همه جوش و هیجان که قوم در دستیابی به گنجهای باد آورد آن جا داشته اند مشکل می نماید و لامحاله احتمال صدق خبر را نمی توان نفی کرد.

بدون شک زندگی و فرهنگ درخشان درباری و اشرافی این عصر نمی تواند تیره روزی و محنت آزمایی طبقات فقیر جامعه را در همان ایام ایجاب و الزام نکند. نهضت مزدکیان عکس العملی تند و خشونت آمیز در مقابل اوضاع و شرایط سختی بود که غلبه و تفوق طبقات عالی - موبدان و بزرگان - بر احوال طبقات پایین که شامل روستاییان و محترفة اهل شهر می شد تحمیل می کرد. اما این نهضت مثل بسیاری از نظایر خود به هنگام و در شرایط مناسب برپا نشد و بدان سبب که هرج و مرج ناشی از خشم و خشونت عامیانه بر آن غلبه یافت منجر به شکست شد.

با این همه برای جلوگیری از تکرار نظایر آن، که نتیجه تخلف ناپذیر تجمل و تنعم

فوق العاده بزرگان در قرن خسرو بود، خسرو انوشروان با تمام هشیاری و خردمندی که داشت جز بعضی اصلاحات سطحی و شتابزده انجام نداد. قسمتی از این اصلاحات، مخصوصاً مربوط به تجدید سازمان در سپاه و در تنظیم و تقسیم مسؤولیتهای فرماندهان آن بود. شاید اقداماتی که خسرو در این زمینه و فرمسأله تحدید مرزها و تجدید رابطه با همسایگان کرد، مبنی بر این احتمال احتیاط آمیز بود که جنبش ناراضیان از تحریک همسایگان و توطئه بیگانگان هم تا حدی متأثر بوده باشد. در واقع تحریکهایی هم وجود داشت که بیزانس و هپتالیان (هیاطله) نیز در آن بارها دست اندر کار بودند. اما ایران آن عصر برای ایمنی از آن تحریکات به اصلاحات اجتماعی داخل بییش از تأمین مرزها و تسلیح سپاه نیاز داشت. و این چیزی بود که خسرو اول با وجود هوشمندی و نکته بینی که داشت درک نکرد. آنچه او کرد بییشتر ناظر به رفع آزردهی و تأمین خرسندی خاطر بزرگان و موبدان بود و مشکل کسانی را که از ناچاری یا ناخرسندی به نهضت مزدک پیوسته بودند همچنان حل نشده باقی گذاشت. گرانی بار قدرت بزرگان و موبدان با سنگینی بییشتری که ناشی از تجمل دوستی و لذت پرستی رایج قرن بود بر شانه طبقات پایین عامه - که هوتخشان و واستریوشان خوانده می شد - بییشتر احساس شد. از این رو آرامش و انضباط سخنی که او در دنبال دفع این سانحه برقرار کرد جز یک عدالت سرد اداری - که برای آن تبلیغات زیاد هم می شد - چیزی نبود و تقریباً هیچ جا موجب خرسندی عامه نگشت. خسرو دوم هم که تقریباً فقط وارث جنگ دوستی و تجمل پرستی او شده بود و از حکمت دوستی او هم جز به تقلید نشانه ای ارانه نمی کرد، فرصت و علاقه ای برای رفع ناخرسندیهایی که همچنان طبقات پایین را بر ضد فرمانروایان خشمگین می داشت پیدا نکرد، فقط پدرش هر مزد که اصلاحات خسرو اول را موجب تقویت بیرون از قاعده طبقات عالی می یافت یکچند کوشید تا از مردم طبقات پایین دلجویی کند اما در این سیاست با ناخرسندی طبقات اشراف مواجه شد و چون با آنها شیوه خشونت پیش گرفت فرمانروای اش قربانی توطئه و تحریک آنها شد و در اندک زمان با خلع و قتل او پایان یافت.

ناخرسندیهای عامه، که در واقعه مزدک، از جانب کواذ و خسرو به شدت سرکوب شد در درخشندگی خیره کننده رنسانس قرن خسرو همچنان در زندگی طبقات مولد و فعال کشور باقی ماند و به بی اعتمادی تدریجی عامه نسبت به خاندان ساسانی و متحدانش که موبدان و متولیان آتشگاه بودند منجر شد. فرّه کیانی، و فرّه ایزدی که آنها مدعی داشتند بودند دیگر مثل گذشته مانع از بروز شورشها نشد. پیام بازجویی گونه ای که بین شیرویه و پدرش خسرو پرویز مبادله شد هر چند صحت جزئیاتش قابل تضمین نیست پاره ای از تندرویهای

پادشاهان را، در دربار و خارج از آن، مسؤول تفرقه و اختلاف درباریان و دستاویز ناخرسندی و نکته گیری رعایا نشان می دهد و آشفته گی احوال عصر را از آن می توان دریافت. خسرو پرویز که تحت تأثیر تمایلات زردوستی و تجمل پرستی یک لحظه از فکر گردآوری گنج و آکندن خزاین خویش غافل نبود هم مالیاتهای سنگین و مکرر - گاه به نام جنگ - از عامه اخذ کرد هم اموال و غنائیم بزرگان را مصادره و ضبط کرد. دربار دچار دوستگی و اخلاف شدید شد و حیثیت و استواری خود را از دست داد.

شورشهای سختی که به وسیله بهرام چوین بر ضد خسرو، و چندی بعد به وسیله شهروراز بر ضد سلطنت پسر شیرویه روی داد این اندیشه را که سلطنت ساسانیان، به خلاف آنچه متحدان آنها - موبدان - القاء می کردند یک حق ایزدی نیست و کسانی از خاندانهای دیگر هم می توانند مثل آنها یا بهتر از آنها فرمانروایی نمایند، در افواه و اذهان عام انداخت و قابل قبول ساخت. بهرام چوین در دشنامهایی که پیش روی بزرگان و حتی سربازان در حق خسرو پرویز اظهار کرد، حیثیت خاندانی خود او را در انتظار کمتر از حیثیت ساسانیان ارزیابی نکرد - هر چند ظاهراً هر دو را بیقدر کرد. این که یک پسر شهر براز، در مقام تأیید اقدام پدر به شورش بر ضد ساسانیان آشکارا اعلان کرد که کشورداری وقف بر ساسانیان نیست دیگران هم بسا که بهتر از آنها از عهده این کار برآیند، سقوط حیثیت و اعتبار ساسانیان را در یک نسل بعد از خسرو اول نشان می دهد.

این هم که وقتی خسرو پرویز توقیف شد بر وفق روایات یک کفشگر که در جامعه عصر نماینده پست ترین طبقات تلقی می شد - در راه زندان در حق او اهانت کرد، خشم و کینه ای را که طبقات پایین جامعه در مقابل ناز و جبروت این خداوندان مغرور اما ضعیف ناچار به فرو خوردنش بودند، شدید و عمیق نشان می داد و این که یک عصر درخشان پرشکوه اما مبنی بر استبداد و خودرایی چند سالی بعد از شروع انحطاط به یک عصر هرج و مرج و یک دوران سرکشی و کینه جویی تبدیل شد عکس العمل غرورها و بیدادیهای بود که این عصر درخشان در طبقات بالا پدید آورده بود. عصر درخشان رنسانس خسروی زندگی شاهزادگان، موبدان، بزرگان، فرماندهان سپاه و نایبان آنها را در تجمل و آسایشی غرق کرد که درگیری کشور با تأمین هزینه جنگهای خونین و طولانی دو خسرو، تجمل مخارج آن مایه تجمل و تفتن این طبقات عالی را از طاقت طبقات پایین خارج می ساخت و این برای دربار تیسفون مشکلی به وجود آورده بود که تبعات آن جز با شکست قوم در قادیسیه و در جولای و نپاوند، و جز با سقوط یک دولت چهار صد ساله که به کثی فرتوت و فاقد هر گونه نیروی حیاتی شده بود ممکن نمی شد.